

آزادی، حکومت خوب و پیشرفت

مسعود آریایی‌نیا*

دیباچه

این نوشتار درصدد توضیح نسبت سه متغیر آزادی، حکومت خوب و پیشرفت است که در یک تقسیم‌بندی ابتدایی می‌توان به ترتیب آنها را متغیر مستقل، واسط و تابع نامید. اگر درصدد ارزش‌گذاری بر آیین دست کم متناسب با این نوشتار می‌توان به پیشرفت به دیده غایت و به دو متغیر دیگر به مثابه ابزار حصول آن نگریست. گو اینکه مفهوم و متغیر واسط یعنی حکومت خوب و کار ویژه و نقش سیاست‌گذاری خوب آن در کاربست آزادی برای استحصال و تولید دانش، محور این بحث را تشکیل می‌دهد. به عبارت بهتر حکومت خوب به مثابه سیستمی متشکل از ساختارها، فرایندها و فرهنگ‌های نگریسته می‌شود که با طرح و تقویت آزادی شرایط آفرینش اطلاعات و تولید دانش پیشرفت (Developmental Knowledge) را فراهم می‌آورد. ساختار مقاله به این ترتیب است که ابتدا به توضیح یک‌یک متغیرهای فوق پرداخته و بعد از آشنایی اجمالی با این مقولات، در بخش ترکیب متغیرها به توضیح نسبت این سه به ویژه از

* مسعود آریایی‌نیا، پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه و نامزد دریافت درجه دکترای تخصصی علوم سیاسی از دانشگاه شهید بهشتی است. (masoudary@yahoo.com)
فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال سوم، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۵، ص ۱۷۲-۱۳۵.

منظر مدخلیت آزادی در تکوین دانش پیشرفت آن هم به وساطت حکومت خوب می‌پردازیم. آزادی، از این منظر یکی از شرایط الزامی در روند استحصال اطلاعات و تولید دانش و انعکاس آن در قالب برنامه‌ها و سیاستهای پیشرفت است.

آزادی

فلسفه سیاسی به عنوان نتیجه تأمل انسانها در چیستی و چرایی زندگی جمعی و تمام تمهیدات بایسته و شایسته‌ای که برای تدارک و تامین هر چه بهتر این حیات جمعی اندیشیده می‌شود از دیرباز حول مفاهیم و ارزشهای مختلفی چون آزادی، فضیلت، عدالت، نظم، اطاعت و ... بحث می‌کند. اما تحول در پیش فرضها، دیدگاهها و ارزشهای انسانها موجب اولویت‌یابی یک ارزش یا ترکیبی از این ارزشها، به عنوان مبنای ساماندهی زندگی جمعی می‌شود. برای مثال در فلسفه سیاست کلاسیک نقطه عزیمت یا اتکاء برای ساماندهی به حیات شهر یا police نظم جمعی یا دولت شهر برای حصول غایتی چون کمال بشر به عنوان عضو شهر یا شهروند نه به عنوان فرد بود و سایر مفاهیم و ارزشها بر اساس کارکردی که در روند سامان‌یابی دولت‌شهر و حصول کمال انسانی ایفا می‌کردند تعریف می‌شدند. مثلاً عدالت از این منظر به صورت هندسی تعریف می‌شد به گونه‌ای که با قرار دادن هر فرد یا گروه در جایگاه طبیعی (افلاطون) یا بر اساس میزان برخورداری از قوه خرد (ارسطو) نظم دولت شهر تامین و از اختلاط گروهها و افراد نابرابر و بروز بی‌نظمی به عنوان مصداقی از بی‌فضیلتی جلوگیری به عمل می‌آمد.

تأکید فلسفه سیاسی مدرن بر ارزش آزادی را می‌توان در آثار و آراء خداوندان مبدع پارادایم سیاست مدرن یعنی ماکیاولی، هابز و لاک دریافت. ماکیاولی به عنوان آغازگر تجدید سیاسی ضمن نفی و قطع پیوند سیاست یا دیانت مسیحی و نگرش کیهان محوری یونانی بدان رنگ و بانگی انسانی بخشید. رها شدن سپهر سیاست از آموزه‌ها و انگاره‌های مسیحی و یونانی در اندیشه ماکیاولی با پر شدن این سپهر از مدخلیت و جولان مجموعه سوانق در

صورت‌یابی نهایی ساحت سیاست جبران می‌گردد. انسانی شدن از این منظر معطوف به تامل سوانق و شهواتی است که برانگیزاننده انسان برای حضور در عرصه‌های رقابت قدرت‌اند بنابراین وی نظم سیاسی یا دولت را نه به عنوان ندای خدا بر زمین بلکه به عنوان آوردگاه علایق و نیروهای انسانی از قبیل جاه‌طلبی، حسادت و ترس تلقی کرد.^۱

البته ماکیاولی بیشتر از منظر استراتژی کسب، حفظ و کاربست قدرت به تامل در ماهیت سیاست پرداخته و رای به رهایی آن از قیود دینی و کیهانی و لذا تبدیل آن به یک فعل کاملاً انسانی می‌دهد. بنابراین چون سیاست به عنوان کنشی انسانی و مصبوغ به سوانق و شهوات انسانی تلقی می‌گردد و رهایی آن از قیود مذکور به طریق اولی به معنای رهایی آدمی در مقام سازنده سیاست از قیود ماوراء انسانی است. روشنترین پیامد این رهایی همانا تکوین سیاست به دست و فکر افراد و تبدیل سیاست از امری فرانسانی یا تبعی به امری مستقل و انسانی است. ماکیاولی متعرض وضعیت سیطره سوانق و پیامدهای آن و چگونگی ایجاد انتظام سیاسی و اجتماعی در چنین شرایطی نمی‌شود. به عبارت بهتر نظم ماکیاولیستی برابند ایجاد نوعی نسبت و هم‌نشینی میان آزادی و اطاعت یا نظم از مجرای درافکندن توجیه نظری آن نیست بلکه محصول اشاعه وحشت از سوی صاحب قدرت است. در این وضعیت رهایی مذکور به تامل، مشروعیت و کارایی کاربست هر ترفندی برای کسب و حفظ و اعمال قدرت تقلیل می‌یابد. رفع نقیصه کارماکیاولی در نپرداختن به چگونگی ایجاد انتظام در شرایط سیطره شهوات و سوانق خودخواهانه انسانها یا به تعبیر دیگر عدم تعیین نسبت نظم سیاسی و آزادی آدمی تا پیدایش هابز به عنوان بنیانگذار پارادایم جدید در ساحت فلسفه سیاسی مدرن به تاخیر افتاده. وی با طرح دو مفهوم وضع طبیعی و قرارداد اجتماعی و صورت‌بندی نسبت انسان شهوت‌زده با نظم سیاسی (لویاتان) به تدوین پارادایم و سرمشق جدیدی از سیاست پرداخت که تا اکنون نیز تفکر سیاسی کمابیش در آن راستا سیر می‌کند و یا دست‌کم یکی از سنتهای غالب در بحث قدرت و آزادی را تشکیل می‌دهد.^۲

وضع طبیعی هابز تداوم و بسط اندیشه ماکیاولی مبنی بر شرایط سیطره سوانق

خودخواهانه انسانهاست که در آن آدمیان آزاد از هر قید و بندی امکان دخل و تصرف در جان و مال یکدیگر را دارند. در این شرایط معیار خوبی و بدی افعال، کاملاً ذهنی یا ساجکتیو بوده و هیچ سنجهای جز میل یا تنفر بر او حکومت نمی‌کند. آزادی طبیعی هابزی مالا به تکوین برهوتی از ترس دائمی می‌انجامد که در آن زندگی بشر در انزوا، مسکینانه، نکبت‌بار، دردمنشانه و کوتاه است.^۲ هابز علاوه بر آزادی در وضع طبیعی آن را به گونه‌ای دیگر که متضمن فقدان موانع بیرونی در مسیر اراده است نیز آن را تعریف کرده است. به گفته وی انسان آزاد و مختار کسی است که در کارهایی که به یاری نیرومندی عقلش به کردنشان تواناست مانعی در پیش ندارد.^۴

اما در دیدگاه و اندیشه هابز آدمی علاوه بر سوانق مذکور مجهز به قوه عقل هم می‌باشد و همین او را به سوی خروج از بن‌بست زیست توام با هراس دائمی رهنمون می‌گردد. عقل با طرح قوانین طبیعی به عنوان شروط صلح و حصول اجماع میان انسانها زمینه تکوین جامعه مدنی یا قانون مدار را فراهم می‌آورد. قانون طبیعی به اعتقاد هابز در تحلیل نهایی عبارت است از «فرمان چاره‌گری خویشتن خواهانه»^۵ که با ملاحظه تلخی و مسکنت وضع آزادی طبیعی توام با هراس که در آن شرایط به عنوان یکی از چاره‌گریهای معطوف به صیانت ذات راهنمای عمل انسان بود اینک پروژه صیانت ذات را در چشم‌پوشی افراد از جمیع حقوق خویش بر همه چیز جستجو می‌کند. البته این چشم‌پوشی کردن چون تمهیدی است برای تامین صیانت ذات لاجرم این حق همچنان در زمره دارایی غیرقابل چشم‌پوشی انسانها باقی می‌ماند. چاره‌گری جدید عقل برای صیانت ذات در مفهوم و ایده کلیدی قرارداد اجتماعی تبلور می‌یابد که در مجموع به استقرار لویاتان به عنوان مصنوعی که برآیند اراده احاله شده یکایک افراد جامعه برای استقرار شرایط ایمن است می‌انجامد. استقرار لویاتان به عنوان قالب یا ساخت نظم سیاسی حد و قیدی است بر آزادی سابق افراد. هابز در ترسیم نسبت آزادی و نظم سیاسی اولویت را به تقدم اراده معطوف به امنیت لویاتان بر آزادی افراد می‌دهد. به گونه‌ای که آن به تنها منبع مشروع قدرت و اخلاق و مالا خدای زمینی انسانها تبدیل

می‌گردد. با استقرار لویاتان آزادی طبیعی اتباع، به آزادی مدنی تبدیل می‌گردد. هابز معتقد است آزادی مدنی اتباع، آزادی در اموری است که «حاکم هنگام تنظیم اعمال اتباع آنها را فرو گذاشته است مانند آزادی خرید و فروش و دیگر معاملات با یکدیگر، آزادی گزیدن مسکن و خوراک و پیشه خود در زندگی و آزادی آموختن فرزندان به شیوه‌ای که خودشان صلاح ببینند و آزادی‌های مانند آن».^۶

به نظر نگارنده از اینجا یعنی استقرار لویاتان و طرح مفهوم آزادی مدنی است که داستان پر دامنه تأمل در تعیین نسبت آزادی با نظم سیاسی در فلسفه سیاسی مدرن آغاز می‌شود و کار مجموعه اندیشمندان بعدی را می‌توان در مجموع ناظر به تبیین همین نسبت برشمرد. برای مثال لاک با نقد وضع طبیعی هابز ضمن تأیید وجود آزادی در این وضع آن را تعدیل نموده و محدود به آزادی یا حق تصرف انسان در اموال شخصی خود می‌داند لذا تعمیم دامنه استفاده از آزادی را به تهدید هم‌نوع و داراییهای او نفی می‌کند. گو این‌که دیدگاه خوش‌بینانه لاک درباره انسان نیز موجب ارائه توصیفی متفاوت با هابز در خصوص وضع طبیعی شده است. لاک علیرغم تأکید بر وجود ضوابط و قیود در وضع طبیعی آن را ملازم با ناراحتیهایی نیز می‌داند که برای رهایی از آنها به ترسیم طرح و تعریف خود از ایده قرارداد اجتماعی به عنوان مکانیزم استقرار نظم سیاسی - اجتماعی و ایمنی از ناراحتیهایی وضع طبیعی می‌پردازد. اما اهمیت جایگاه آزادی در سیاست مدرن به عنوان عزیمت‌گاه و معیار سنجش وضعیتهای و حکومتها موجب نشده است که در خصوص معنای آن میان اندیشمندان، نظریه‌پردازان و مکاتب مختلف اجماع و اتفاق نظر به وجود آید. تامل اجمالی در نظریه‌ها و تعاریف آزادی دربرگیرنده پیوستار بلندی است که یک سوی آن را مفهوم اختیار فلسفی به عنوان نقطه مقابل جبر فلسفی تشکیل می‌دهد و سر دیگر آن را دیدگاه آنارشسیسم به عنوان نافی هرگونه مرجعیت قدرت و اقتدار در حیات جمعی. در میانه این دو دیدگاههای متنوعی وجود دارد که هر یک از منظری خاص به ابعادی از آزادی بشر یا حوزه خاصی از این پدیدار در حیات آدمی اهتمام نشان می‌دهند.

آزادی عموماً در مقابل هرگونه جبر، محدودیت و تنگنایی که موجب تلخی زندگی آدمی و تحدید فعلیت بخشی به استعدادهای مختلف طبیعی و انسانی او می‌شود، قراردادده می‌شود و چون دامنه این تضيیقات از اعتقادات تا طبیعت و تا ساختارهای سیاسی-اجتماعی را دربرمی‌گیرد مفهوم آزادی نیز در تمام این حوزه‌ها قابلیت کاربست پیدا کرده است و مثلاً برای علم، معرفت، پول، نیروی جسمی و... شأنی آزادیبخش قائل شده‌اند. گرفتاری یا مقهوریت انسان در برابر انواع بیماریها و بلایای طبیعی امروزه به یاری پیشرفتهای علمی برطرف شده است و امروز نه تنها انسان اسیر این حوادث نیست که با قدرت دانش سمند طبیعت را رام و در راستای تحقق بسیاری از مقاصد خود به کار گرفته، به آسایش و فراغت بیشتر دست یافته و امکان بهره‌مندی از لذتهای بی‌شماری که پیش از این در تصور آدمیان نمی‌گنجید برای او فراهم گشته و در یک کلام انسان آزادتر شده است. به همین ترتیب در نظام و ساخت اقتصاد کنونی، پول موجب همین بهره‌مندیها از زندگی شده است گو اینکه امکان‌پذیری این برخورداریه‌ها با میزان برخورداری آدمیان از پول همبستگی مثبت و معناداری دارد لذا داشتن حساب بانکی برتر به مثابه برخورداری از آزادی بیشتر به شمار می‌آید.

در یک تقسیم‌بندی دیگر بسته به ساحت وقوع آزادی آن را به آزادی در (درون) و آزادی از (محدودیت‌های بیرونی) تقسیم کرده‌اند.^۷ در توضیح اجمالی این دو می‌توان گفت که آزادی درونی ناظر به رهایی ذهن و روح انسان از مجموعه قیوداتی است که توانمندی روحی و فکری انسان برای افزایش ظرفیت روانی - فکری‌اش را محدود یا مسدود می‌سازند. این قیودات مصادیق متنوعی چون خرافات، مقدس‌سازیهای نادرست، تعصبات، خطاهای ذهنی، دلبستگی‌ها، حب و بغضها و سوانح روانی چون ترس و حسد و غیره را دربرمی‌گیرد. مفهوم آزادی معقول کانت، هگل و اسپینوزا را می‌توان یکی از مصادیق مقوله آزادی درونی یا نظری به شمار آورد که در برابر برخی نظریه‌پردازان لیبرالیستی که با تاصل بخشیدن به مجموعه تمنیات بشری، عقل را ابزاری در خدمت شکوفایی و ارضای این تمنیات و شناسایی موانع و تمهید عوامل فعلیت‌یابی آنها به شمار می‌آورد مطرح گردید. آنان در مقابل، ضمن

تاکید بر نقش مخرب سیطره بی‌قید و شرط امیال بر زندگی آدمی بر این اعتقاد و دیدگاه تأکید می‌ورزیدند که عقل یکی از مولفه‌های اصلی شخصیت یا فردیت انسانهاست که با توجه به غایت‌مندی و هدف‌داری انسان نقش مهم ایجاد موازنه میان عواطف و امیال انسان و ساحت خرد را ایفا می‌نماید. آزادی معقول در تحلیل نهایی به معنای هدایت‌گری عقل در فرایند آزادی از قیود و مدیریت کل فرایند زندگی فردی و جمعی و نفی سیطره شهوت و غضب نامعقول براراده آدمی از طریق انضباط دادن به خود یا حفظ قدرت شایسته عقل است. به اعتقاد آنان انسان دارای سرشتی مرکب از عقل و امیال است و برخی امیال برای سرشت انسان مهم‌تر، پایدارتر و گوهری‌ترند و این امیال تصویب شده توسط عقل بشر است.^۸

آزادی از بیرون ناظر به مجموعه محدودیت‌های طبیعی و اجتماعی است که موجب بروز تنگنا در حیات انسان می‌گردد. از این روست که گسترش دانش و معرفت انسان نسبت به جهان و روابط مأخوذ از پدیده‌های طبیعی به عنوان عنصری آزادبخش به شمار می‌آید. معرفت به تعبیر کلی در مقوله‌شناسی ارکان سه‌گانه آزادی از سوی نویمان جزء رکن شناختی یا ادراکی آزادی است که از دیرباز مورد توجه نظریه‌پردازان قرار داشته است.^۹ گسترش دایره دانش انسان از طبیعت، تاریخ و خود موجب گسترش امکان‌پذیری آزادی و کاربرد آزادی و فعلیت‌یابی آن شده است. برای مثال تثبیت طبیعت‌نگری در جهان‌بینی یونانیان که متضمن نفی اراده خدایان در پیدایش پدیده‌های ترسناک طبیعی مانند زلزله، سیل، رعد و برق و ... و طبیعی‌انگاشتن آن شده بود اگرچه به کنترل آثار و نتایج ناشی از این حوادث برای زندگی آنها به علت فقدان معرفت نسبت به این حوادث و امکانات کنترل آنها منجر نگردید اما دست‌کم موجب آزادی آنان از هراس دامنگیر و پایدار از خدایان شد. بدین ترتیب حصول این شناخت به حصول حصه‌ای از آزادی یا تحدید گستره تنگناهای حاکم بر زندگی آنان انجامید.

بعد دیگر آزادی بیرونی، آزادی از محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی است. اما به وضوح در مقایسه با مصادیق دیگر آزادی بیرونی از غموض و پیچیدگی افزونتری برخوردار است. اگر تعریف آزادی منوط به تعیین محدودیت‌ها باشد به راستی چه تبیین و احصاء قانع

کننده‌ای از محدودیتهای سیاسی می‌توان ارائه نمود که هم موجب فعلیت‌یابی و امکان‌پذیری بروز استعداد‌های انسانی آدمی گردد و هم متضمن عوارضی نباشد که مخل این غایت یا فرایند گردد. شاید دربادی امر چنین تردیدی بلاوجه به نظر می‌رسد اما تامل موشکافانه در بسیاری از تعاریف آزادی چه آنهایی که از موضع نفی، زدودن همه موانع فراروی انسانها را مراد می‌کنند و چه آنها که از رویکرد اثبات امکان‌پذیر نمودن بهره‌مندی و کاربرد آزادی را مورد توجه قرار می‌دهند مؤید این نکته است که در این تعاریف از آزادی به مصداق یک ضرب‌المثل چیزی را به دست می‌آورد اما چیزهایی را از دست می‌دهد یا به عبارت بهتر مستعد آن‌اند که موجب عدم توازن در تعریف آزادی و نسبت آن با نظم سیاسی - اجتماعی شوند. برای مثال تاکید بر آزادی منفی به معنای نفی محدودیتهای مختلف فراروی زندگی مستعد نادیده انگاشتن ضرورت زندگی جمعی به عنوان چارچوب و بستر گریزناپذیر تحقق آزادی ولو به طور نسبی یا ناقص است. تاکید بر بعد مثبت آزادی که البته متضمن دخالت دولت در فراهم سازی امکان استفاده از آزادی توسط عموم شهروندان از طریق گسترش رفاه و تمهید فرصت و اوقات فراغت، سرمایه‌گذاری در امر آموزش همگانی و غیره است در برخی ایدئولوژیها و نظریه‌ها به گسترش قدرت دولت و امکان دخالت آن به گونه‌ای انجامید که به نقض آزادیهای فردی و ایجاد محیطی تنگ برای بروز و شکوفایی استعداد آدمیان یا دست‌کم اظهارنظر و نقد درباره شماری از امور منجر شده است. مصداق این سخن لزوماً نظامهای کمونیستی که با شعار عدالت و ایجاد بسترهای مناسب برای فعلیت‌یابی یا تکوین انسان طراز نوین به سرکوب آزادیهای انسانی پرداختند نیستند بلکه می‌توان دوره‌هایی از سیطره دولت رفاهی را هم طبق دیدگاه نظریه‌پردازانی چون هایک مصداق چنین حکمی برشمرد.

آزادی مورد نظر ما در این مقاله آزادی بیان در حوزه سیاسی است. این آزادی اگرچه به انحاء مختلف می‌تواند با آزادی ناشی از تفکر و علم ترابط یابد اما در عین حال با آن تفاوت‌های زیادی نیز دارد که شاید بتوان منشأ آن را در تفاوت وضع یا رویکرد انسان در محدودیتهای موجود در دو ساحت سیاست و طبیعت دانست و آن پرسش از حقانیت یا

بطلان و در مجموع چیستی و چرایی محدودیتها و منبع اعمال کننده آنهاست. به عبارت بهتر آزادی و محدودیت در سپهر جامعه و سیاست به شأن انسانی انسان برمی گردد به گونه‌ای که می‌توان گفت اعمال هر نوع محدودیت مبتنی بر تغلب بر انسان به نوعی مخدوش‌سازی در شخصیت انسان به شمار می‌آید. در صورتی که وجود یا سیطره تنگناهای طبیعی اگرچه به تحدید امکان بهره‌مندی از مواهب مختلف زندگی می‌انجامد اما به هیچ وجه شأن انسانی او را نفی و نقض نمی‌کند.

ارجاع و عطف آزادی سیاسی به شخصیت و شأن انسانی انسان مسبوق به برخورداری از عقل، زبان، بعد ارتباطی انسان و تاثیر آن در رشد عقلانی او و نیز در تنظیم معیشت جمعی است که ضرورت هرچه فراخ‌تر شدن میدان امکان پرورش و تبلور این خصوصیات را در حیات جمعی جاری آدمیان به ذهن متبادر می‌سازد. عقل به یک معنا چیزی جز خردورزی نیست و ورزش خرد به بیشترین وجه در اندیشه و طرح اندیشه‌ها در قالب زبان متبلور است. زبان در ترابط وثیق با عقل بیانگر قوت و سترگی بعد ارتباطی نوع انسان است که در غیاب آن نه زبان و نه ذهن فرصت رشد، پیشرفت و پرورش و تصعید نمی‌یابند و لذا جامعه نیز به عنوان برآیند انسانهای خردمند و عرصه وقوع کنشهای ذهنی، زبانی و تعاملی - ارتباطی، آنها به فقر، فاقه و ضعف بنیادی مبتلا می‌گردد. سنتهای مختلف اجتماعی و عقلانیت به عنوان نحوه تطابق‌یابی افراد با تحولات و اقتضات محیطی از این منظر امری است جمعی و ارتباطی به گونه‌ای که با هیچ نیرویی خارج از ساحت و سپهر ارتباطی انسانها نمی‌توان به ایجاد، حفظ و تغییر یک سنت اجتماعی پرداخت. گو اینکه ایجاد اختلال در فرایند ارتباطی مذکور به نقص و نقض سنت اجتماعی و بروز اغتشاش در ظرفیت انطباق‌یابی با اقتضات محیطی یا عقلانیت جمعی خواهد انجامید.^۱ بدین ترتیب با اثبات ارتباطی بودن وجود انسان عناصر مقوم انسانیت وی یعنی پندار، گفتار و کردار نیز به سطح کنش ارتقاء می‌یابند. کنش علاوه بر اینکه متضمن عنصر معناداری و تعامل با دیگران است معطوف به فعلیت بخشیدن به ابعاد و ویژگیهای انسانی خود از مجرای تعامل، تعاون و همیاری با یکدیگر نیز می‌باشد.

به گفته هانا آرنت «کنش که در بنیاد و شالوده زندگی سیاسی است... بستگی به تجربه مشترک و ارتباط با دیگران دارد.»^{۱۱} بنابراین آزادی به عنوان شرط اصلی و اساسی تکوین این ارتباط و تجربه مشترک موضوعیت می‌یابد و هرگونه تحکم، اجبار و تغلبی متضمن نفی و نقض آن خواهد بود.

نگارنده با استفاده از عناصر سه‌گانه شناختی، کنشی و قانونی که نویمان در تبیین آزادی ارائه کرده است، آزادی را عبارت از «وضعیتی» می‌داند که در آن انسانها: نخست از لحاظ شناختی و ادراکی آمادگی تفکر و تامل درباره وضع خود، جامعه، دولت و سایر ساختارها و مناسبات اجتماعی و نیز نقد آنها را دارند دوم از توانایی و امکان اظهار و بیان این تفکر و نقد و پیگیری عملی خواست خود برخوردارند و سوم این امکان اندیشه و کنش‌ورزی مستظهر به قانون اساسی و عادی است. این تعریف ناظر به وجه تعاملی وجوه سه‌گانه فوق است. وجه شناختی معطوف به این ایده است که در تحلیل نهایی تعریف آزادی منوط به تصور افراد از وضع موجود و مطلوب و مقایسه این دو است. لازمه تلاش برای رسیدن به این تصور نیز آمادگی افراد برای تفکر در وضع خود، جامعه و دولت و نقد آنهاست. شاید بتوان بهترین تبیین از رکن شناختی را آن چیزی دانست که کانت به عنوان سرمنشأ دوران ساز مدرنیته می‌خواند. «جرات دانستن داشته باش»، همین شهامت است که علاوه بر ایجاد تصور صلاحیت و کفایت به عنوان ویژگیهای یک کارگزار آزاد در شهروندان موجب گشایش افقهای نو در حیات جمعی و ایجاد بستر مناسب و مساعد برای کنش یا ظهور توانش انسان برای پیگیری تصورات و ادراکاتش را فراهم خواهد ساخت. امکان یا توانش در این تعریف هم ناظر به نقد و نفی موانع بیرونی و هم ترتیبات نهادی - ساختاری است که موجب تحدید امکان استفاده عملی انسان‌ها از آزادی برای پیگیری اهداف و علایق خود می‌گردد. موانع بیرونی، مقصود مجموعه موانعی است که منشأ آن اراده اجبارگر گروهی خاص است که آگاهانه و با قصد سرکوب یا تحدید آزادی اعمال می‌گردد. ترتیبات نهادی - ساختاری محدود کننده ناظر به مجموعه شرایطی است که با ایجاد تنگنا در شرایط زیستی و معیشتی انسانها امکان

استفاده عملی از آزادی را محدود می‌سازند (مثل فقر، بی‌عدالتی و ناامنی) اما امکان یا توانش در مقام تحقق لاجرم به تناسب شرایط اجتماعی موضوع محدودیت قرار خواهد گرفت. اما از منظر آزادی این محدودیت محصول توافق و رضایت کنشگران آزاد خواهد بود نه اجبار یک گروه (مثل دولت) و نه ضرورت و جبر شرایط.

قانون به عنوان تنظیم کننده مناسبات اجتماعی افراد و گروه‌های اجتماعی با یکدیگر و با دولت چه در قالب قانون اساسی و چه عادی، در رکن قانونی آزادی، ناظر به حمایت، حفاظت و تثبیت حق آزادی خواهد بود. نکته دیگری که باید بدان توجه داشت این است که به اعتقاد نگارنده آزادی یک وضعیت است. از جمله مؤلفه‌های مهم وضعیت در این جا همانا دوام و پایداری آزادی و نیز وجه ترکیبی عناصر و ارکان مذکور است. هر دوی این مشخصه‌ها در واقع ناظر به ضرورت فعلیت یافتن آزادی و استفاده از آزادی در زندگی عموم افراد جامعه است. پایداری از آن رو واجد اهمیت است که برای رسیدن عموم افراد جامعه به مرحله یا صلاحیت کاربری آزادی که مستلزم تربیت و ایجاد ظرفیت ذهنی - روانی لازم است مجال و فرصت کافی فراهم می‌آورد. وجه ترکیبی ارکان مذکور نیز ناظر به این نکته مهم است که شرط عینی کاربری آزادی از سوی عموم افراد جامعه و تبدیل آن به فضایی که همه افراد را دربرگیرد علاوه بر بعد شناختی مستلزم فراهم شدن زمینه و امکانات این کاربرد از سوی آنان است، تمهید قوانین و ترتیبات نهادی - ساختاری که متضمن حمایت، تقویت و تشویق کاربری آزادی و مشارکت در «کنش» به عنوان مجموعه افعال ناظر به خودبیانگری و توسعه و گسترش فعلیت‌بخشی به استعدادها حرمت و شأن انسانی باشد مصداق این بخش به شمار می‌آید.^{۱۲}

حکومت و حکمرانی خوب

حکمرانی و حکومت خوب رفته رفته به یک پارادایم پیشرفت تبدیل می‌گردد و یا در تحلیل نهایی مستعد تبدیل به یک سرمشق نظری - عملی پیشرفت است. زیرا واجد ابعاد

متنوعی است که متضمن ربط حکومت و حکمرانی خوب با مفاهیم و عناصر پراهمیتی چون اخلاق، فرهنگ، محیط، سرمایه اجتماعی، کارآمدی، ظرفیت انطباق، روزآمدی، بهنگامی و برنامه‌ریزی است. یکی از عناصر مهم ربط حکومت و حکمرانی خوب با دانش و اطلاعات و کاربرد آن در اداره امور جامعه، سیاست‌ورزی و دولتمردی است. در این فراز به اقتضای موضوع مقاله به اختصار به توضیح این مفهوم می‌پردازیم.

در امریکا و انگلستان حکومت و حکمرانی خوب ناظر به کوچک‌سازی حجم دولت و کاهش نقش و دخالت آن در امور اجتماعی و اقتصادی است. اما در کشورهای در حال پیشرفت، حکومت و حکمرانی خوب ناظر به محوریت دولت در فرایند پیشبرد ایده و آرمان پیشرفت همه جانبه کشور است. اما علیرغم تفاوت در روش و ساختار دولت در نهایت یک اصل محوری مد نظر است و آن کارآمدسازی دولت برای ایفای هرچه بهتر نقشهای محوله بدان است که این نقشها با توجه به وضعیت جوامع متفاوت خواهد بود.

اینک نوبت طرح پرسش از ماهیت حکومت و حکمرانی خوب است. در متون مربوطه معمولاً بین دو واژه حکومت و حکمرانی تفاوت قائل می‌شوند. طبق برخی تعاریف حکومت عبارت است از مجموعه نهادها و سازمانهای حاکمیتی که مجرای کاربست قدرت دولت در یک جامعه هستند. در این تعریف حکومت به ساختارها، سازمانها و بروکراسی آن فروکاسته (Reduction) شده است. در مقابل این تعریف ساده و سراسر است از حکومت، مجموعه متنوعی از تعاریف حکمرانی وجود دارد که بسته به چشم‌انداز طرح آنها با هم تفاوت می‌کنند این مفهوم طبق برآورد نویسندگان کتاب «حکمرانی، سیاست و دولت»^{۱۳} به معانی مختلفی به کار رفته که طبق برخی از این تعاریف حکمرانی مترادف با شبکه‌های سیاست‌گزاری، مدیریت عمومی و ایجاد هماهنگی در میان بخشهای مختلف اقتصادی قلمداد شده است. برخی پژوهشگران حکمرانی را ناظر به شیوه کاربست قدرت و فرایند مدیریت منابع مختلف جامعه دانسته‌اند.^{۱۴} در توضیح این تعریف باید به وجود منابع گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نمادینی اشاره کرد که به صورت پراکنده در جامعه وجود دارد که در صورت انباشت و تجمیع

آنها می‌توان به منبع انرژی برای تحقق اهداف اجتماعی از جمله پیشرفت دست یافت. لذا یکی از مسئولیتهای خطیر هر دولتی کاربست بهترین، مناسب‌ترین و کم‌هزینه‌ترین شیوه برای استحصال این منابع و صرف آن در فرایند حصول اهداف جمعی مشترک است. حکمرانی در اینجا همین شیوه استحصال منابع است.

اما با توجه به اینکه دولت همانند یک نهاد اجتماعی زمینه پرورده یا Contextual می‌باشد کاربست این شیوه نمی‌تواند فارغ از نوع ارتباط و تعامل آن با محیط و نیروهای مختلف اجتماعی صورت پذیرد. بدین ترتیب مفهوم حکمرانی بسط افزونتری یافته و نوع رابطه دولت و نیروهای اجتماعی را نیز پوشش می‌دهد. به عبارت بهتر مبنای تئوریک این تعریف رهیافت «دولت در جامعه»^{۱۵} است که با نفی دیدگاه کاهش‌گرایانه مارکسیسم و نگرش بیشینه‌گرایانه دولت‌گرایان که یا به نفی عاملیت دولت رای می‌دهند و یا آن را تنها عامل و کارگزار عرصه جامعه معرفی می‌کنند معتقد به تعامل دولت و جامعه در جریان کنشها و کارویژه‌های آنهاست. گویانکه اگرچه جامعه در بسیاری از کارویژه‌های خود رابطه و درگیری چندانی با دولت پیدا نمی‌کند اما دولت در انجام هر کارویژه‌ای لاجرم با کلیت جامعه یا شماری از نیروهای اجتماعی سر و کار می‌یابد.

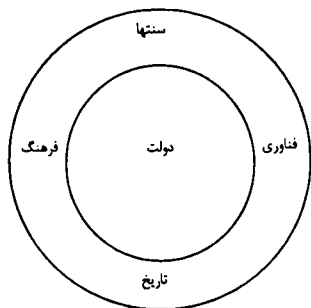
به باور نگارنده تفکیک و تمایز دو مفهوم حکومت و حکمرانی از دقت و جامع‌نگری علمی برخوردار نیست و حداکثر دارای اعتبار تحلیلی است؛ بدون آنکه بتوان این دو را از هم تفکیک نمود. به عبارت بهتر صرف‌نظر از معنای مضیق حکومت که با قدرت مستقر سیاسی مساوی دانسته می‌شود، اگر حکومت را ناظر به بعد سخت‌افزاری هر نوع مجموعه سازمانی در نظر بگیریم و حکمرانی را مترادف با بعد نرم‌افزاری آن، می‌توان گزاره فوق را این گونه مطرح ساخت که تفکیک حکمرانی و حکومت صرفاً جنبه تحلیلی داشته و در عمل بین دو ساحت نظر و عمل هیچ سازمانی، نمی‌توان قائل به تفکیک شد. گو اینکه وجود ساختار و عینیت هر سازمانی فی‌نفسه به قول هگل بیانگر یک ذهن عینی شده است.^{۱۶} چنانچه گفته شد حکمرانی در این تعاریف ناظر به شیوه اداره امور یا نوع ارتباط و تعامل نهادهای مختلف

با همدیگر است و لذا از آنچنان وسعت مفهومی برخوردار نیست که بتواند اجزاء مختلفی چون بخش خصوصی، جامعه مدنی و دولت را همزمان به عنوان مولفه‌های تشکیل دهنده خود دربرگیرد.^{۱۷}

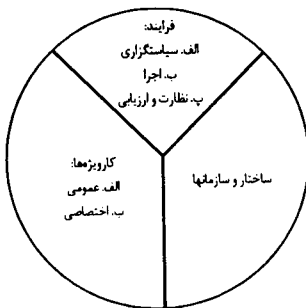
به نظر می‌رسد مفهوم حکومت از ظرفیت بیشتری برای پوشش دادن به مولفه‌های مختلف مطروحه برخوردار است. نگارنده، حکومت را عبارت از مجموعه ساختارها، فرایندها، کارکردها و روابطی می‌داند که حوزه نفوذ و اعمال قدرت حکومت را با تکیه بر عناصر زمانی و مکانی خاص تعریف و تعیین می‌کند. در این تعریف همزمان سه عنصر دیده می‌شود: ساختار، فرایند و ابعاد زمانی - مکانی دولت. با توجه به اهمیت نکته اخیر همین جا به مضمون ابعاد زمانی - مکانی دولت اشاره‌ای گذرا می‌شود. دولت در ادبیات سیاسی دارای کارویژه‌های عامی است که تقریباً در همه جوامع پذیرفته شده است مثل تامین امنیت. اما وظایف خاص هر دولتی تابعی است از شرایط خاص جامعه و ضرورت‌های زمانی - مکانی جایگاه و زمینه استقرار دولت. از این رو کارویژه‌های خاص دولت در تحلیل نهایی اقتضایی هستند یعنی به تناسب و اقتضای زمان - مکان و شرایط ویژه اجتماعی جامعه تعریف و تعیین می‌شوند. گو اینکه شرایط و مقتضیات زمانی - مکانی عنصری است که در تعریف «خوبیت» نیز ملحوظ واقع می‌شوند به این معنا که مضمون و معنای خوب بودن، حکمرانی یا حکومت در یک جامعه با معنای خوب بودن با جامعه‌ای دیگر با شرایط و اولویتهای دیگر تفاوت می‌کند.^{۱۸}

در تعریف نگارنده سه عنصر اساسی به عنوان مقومات دولت مطرح شدند: ساختارها، فرایندها و کارویژه‌های عمومی و اقتصادی. ساختارهای دولت عبارتند از کلیه ابزارهای سازمانی - نهادی که برای اجرای کارویژه‌های عمومی و اختصاصی دولت به کار می‌روند. امروزه این ساختارها در سطح کلان در قوای سه‌گانه و در سطح خرد مجموعه زیرساختارهای این سه قوه تبلور می‌یابند که البته به صورت سلسله مراتبی از بالا به پایین به تناسب سطح و اهمیت عهده‌دار بخشی از کارویژه‌های عمومی و اختصاصی حکومت می‌باشند. فرایند شامل سه دسته است: فرایند سیاست‌گذاری، فرایند اجرا و فرایند نظارت. هر یک از این

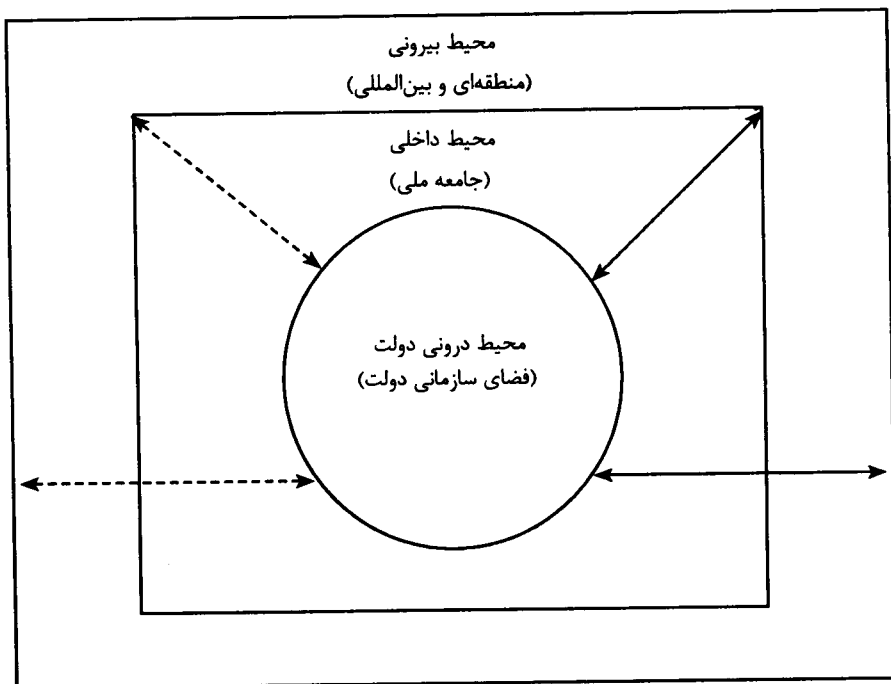
فرایندها البته توسط نهاد یا مجموعه‌ای از نهادها و ساختارهای حکومت انجام می‌پذیرد. فرایند سیاست‌گذاری معطوف به تعیین اهداف کلی، استراتژیها و برنامه‌های مرحله‌بندی شده برای رسیدن به اهداف مذکور و تعیین وظایف و اهداف و برنامه‌های هریک از ساختارهای حکومتی است. فرایند اجرا عبارت است از به مرحله عمل آوردن برنامه‌های تدوین شده توسط سیاست‌گزاران از سوی ساختارهای اجرایی حکومت و فرایند نظارت ناظر به سنجش و ارزیابی عملی عملکرد ساختارهای دولت و مقایسه آن با برنامه‌ها و سیاستهای تعیین شده است. می‌توان کار سیاست‌گذاری و نظارت را به یک یا چند ساختار مشخص محول نمود. اما بخش کارویژه‌ها عبارت است از مجموعه وظایف و مسئولیتهایی که به صورت عمومی برای دولت تعریف شده و یا به اقتضای شرایط خاص زمانی و مکانی جامعه برعهده دولت گذاشته می‌شود. کارویژه‌ها چه عمومی و چه اختصاصی نقطه اتصال و ارتباط حکومت و جامعه به نحو عام‌اند. یعنی اینکه شرایط محیطی در تعریف این کارویژه‌ها مدخلیت بیشتری دارند اگرچه طبق رهیافت عام اتخاذ شده یعنی رهیافت «دولت- در - جامعه» در همه مراحل این ترابط و تعامل ملاحظه می‌شود. گرچه اعتقاد و نگارنده می‌توان و باید مدل دولت در جامعه را به مدل «دولت - در - محیط» گسترش داد تا بتوان به ترسیم تعامل دولت با محیطهای مختلف و بزرگتر پرداخت.



۲. دولت در جامعه



۱. اجزاء دولت



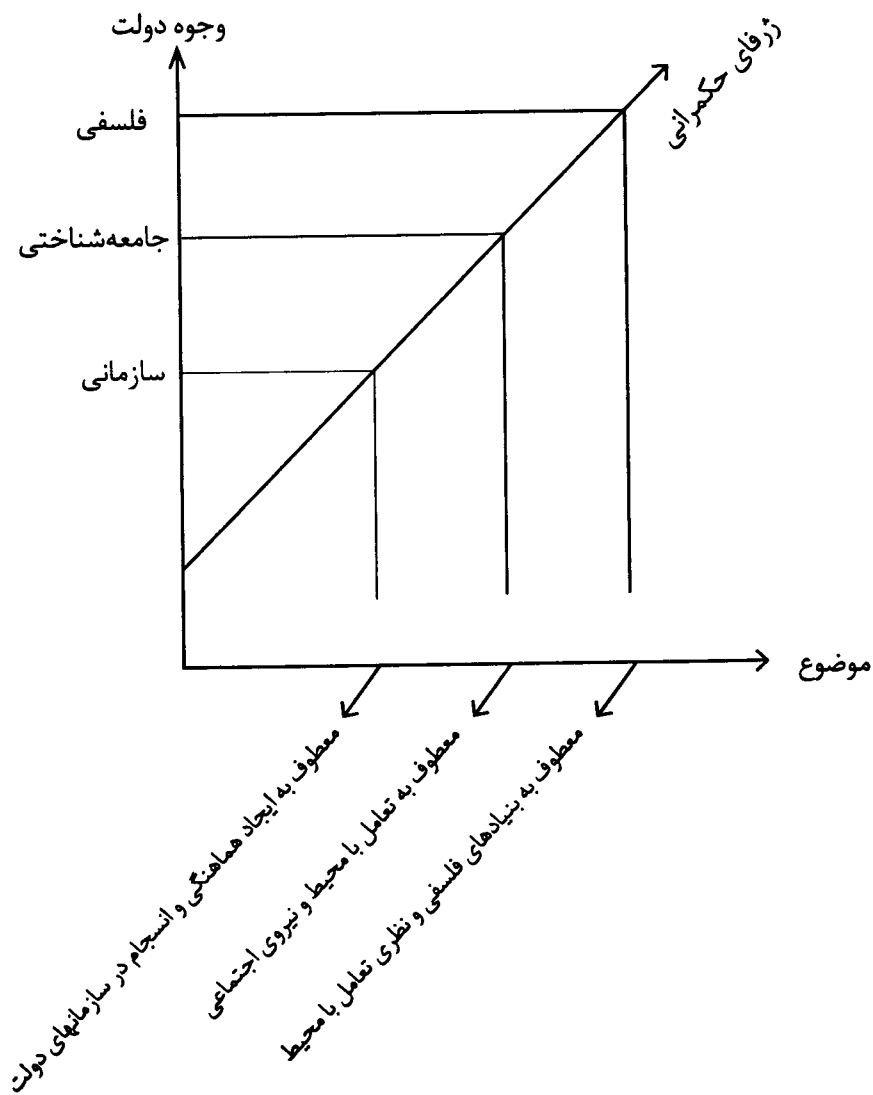
نشانه‌های محیطی به دو صورت مستقیم (→) و غیرمستقیم (←) نمایان می‌گردند. لذا تعامل و ارتباط دولت با محیط‌های مذکور نیز صورت مستقیم و غیرمستقیم می‌یابد. مثلاً صورت مستقیم نشانه‌های محیط داخلی یک دولت را می‌توان مطالبات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی مطرح جامعه دانست که به طرق مختلف منعکس می‌گردد. نشانه‌های غیرمستقیم این محیط را نیز می‌توان شامل تحول در نظام ارزشی، فرهنگی و اعتقادی جامعه یا گروه‌های اجتماعی مهم و گستره قابل توجهی از جمعیت دانست. بر اساس طبقه‌بندی مذکور از محیط و تعامل دولت با آنها می‌توان به طرح سه نوع روند یا نشانه‌های محیطی پرداخت: روندها و نشانه‌های محیط درونی دولت، محیط داخلی و محیط بیرونی. بدین ترتیب دولت در هر سه زمینه سیاست‌گذاری، اجرا و نظارت با محیط‌های سه‌گانه مذکور وارد تعامل می‌شود. تفاوت دولتها در واقع ناشی از تفاوت تعامل آنها با محیط‌های مذکور است که به چه صورتی، در چه سطحی و با چه عمقی و گستره‌ای صورت پذیرد. با یادآوری تعاریف سابق درباره حکمرانی که ناظر به چگونگی ارتباط حکومت با نیروهای اجتماعی بود اینک می‌توان به خوبی دید که تمایز حکمرانی و حکومت در آن آثار و جاهت علمی است زیرا حکمرانی به این معنا و با این تعریف یکی از مشخصه‌های خود حکومت است. گو اینکه حکومت با دربرگرفتن عناصر و مولفه‌های سازمانی از جامعیت بیشتری برای عملیاتی ساختن تعامل با محیط برخوردار است و بنابراین حکمرانی یا ابعاد نرم‌افزاری را با سازماندهی یا بعد سخت‌افزاری تلفیق و تالیف می‌نماید. به اعتقاد نگارنده می‌توان بر اساس شیوه و نوع تعامل دولت با محیط‌های سه‌گانه مذکور به طرح چند نکته کلی به عنوان نتیجه‌گیری پرداخت: اتخاذ و کاربست مفهوم حکومت به جای حکمرانی صرف (که تنها معطوف به ابعاد فرایندی تعامل با محیط است). همزمان متضمن اهتمام به ابعاد فرایندی و ساختاری است یعنی هم نحوه تعامل با محیط و هم ابزار آن را شامل می‌گردد. این دو در جریان تعامل دولت با محیط مکمل همدیگرند به گونه‌ای که شاید هیچ یک به تنهایی از قابلیت اجرایی کردن تعامل محیطی دولت برخوردار نباشند. بدون ساختار فرایند تعامل مجرایی برای عملیاتی

شدن نمی‌یابد بلکه صرفاً در حد یک نگرش یا طرز تلقی باقی می‌ماند بدون این طرز نگرش نیز سازمان و ساختار فاقد چارچوب راهنمای عمل خواهد بود و عملکرد آن فاقد انسجام منطقی و در زمینه چرایی و چگونگی و چیستی ارتباطات محیطی دچار ابهام و سردرگمی خواهد بود.

از دو منظر می‌توان به تبیین معنای حکمرانی پرداخت: دولت محور و جامعه محور. دیدگاه جامعه محور معطوف به نهادهای اجتماعی یا به عبارت کلی‌تر مجموعه نهادها و تشکلاتی است که در حوزه‌های مختلف فعالیت و بر روی هم سپهر جامعه مدنی را تشکیل می‌دهند. توانایی، میزان انسجام، قدرت چانه‌زنی و تاثیرگذاری آن بر حکومت، نحوه روابط و تعاملات درونی و بیرونی این سازمانها یعنی روابط درون این گروهها و این نهادها مورد توجه و اهتمام دیدگاه جامعه محور است. دیدگاه دولت محور ناظر به تمام مباحث مذکور در صفحات قبل در خصوص دولت و تعاملات محیطی آن است. نگارنده در اینجا در توضیح اتخاذ دیدگاه دولت محور به ذکر این توضیح کلی اکتفا می‌کند که امروزه علیرغم رشد و گسترش جامعه مدنی و مهم‌تر از آن پیدایش و تثبیت دیدگاههایی که ناظر به حق مشارکت و مدخلیت رای و اراده مردم در تعیین دولت‌ها و تدوین سیاست‌ها است، دولت کماکان به عنوان یک بازیگر مهم و محوری در عرصه حیات جمعی واجد بیشترین و قوی‌ترین منابع قدرت بوده و لذا واجد بیشترین توان تاثیرگذاری بر کنش - واکنش نهادهای غیردولتی و شهروندان خواهد بود. این داوری به ویژه درباره دولت در کشورهای در حال پیشرفت صادق‌تر خواهد بود. لذا در فرایند خوب کردن حکومت ضمن اذعان به اهمیت اقدامات اجتماعی قائل به اولویت اثربخشی و تعیین‌کنندگی حکومت می‌باشد. می‌توان بر اساس تعامل دولت با محیطهای سه‌گانه مفهوم حکمرانی را نیز در سه لایه سطح‌بندی نمود: حکمرانی در سطح سازمانی دولت، حکمرانی در سطح ملی - محلی و حکمرانی در سطوح بین‌المللی. حکمرانی در سطح بین‌المللی ناظر به تعامل حکومت با محیط جهانی هم در خصوص مسائل ملی خود است و هم مسائل عام بین‌المللی مانند حفاظت از محیط زیست، مبارزه با بیماریهای مسری مانند ایدز و به همین

سیاق حکمرانی در دو سطح دیگر.

موضوع مهم دیگر ژرفای حکمرانی است. اگر این نکته پذیرفته شود که هر حکومتی دارای سه وجه مهم فلسفی، جامعه‌شناختی و سازمانی است هر چه مبنای عملکرد آن از وجه سازمانی به وجه جامعه‌شناختی و در نهایت فلسفی سوق پیدا کند می‌توان گفت حکمرانی آن هم از ژرفای بیشتری برخوردار شده است. البته ژرفا و استحکام و اعتبار این ژرفا در هر سطحی بستگی دارد به استحکام مبانی و استدلالات ارائه شده برای حکومت و حکمرانی. مثلاً می‌توان تعامل با محیط ملی را بر دو مبنا تجویز نمود: مبنای پراگماتیستی و مصلحت‌گروانه و مبنای فلسفی حق محورانه. بر مبنای نخست پذیرش مشارکت گروه‌های اجتماعی و مجموعه شهروندان از باب اضطرار و مصلحت قدرت پذیرفته می‌شود و به محض رفع شرایط اضطرار این فرایند نیز دچار وقفه می‌گردد اما بر مبنای دوم مشارکت بر اساس حق مردم، انسانی شدن سپهر سیاست، حق آزادی و اصل خرد جمعی پذیرفته می‌شود. لذا به تناسب استحکام این مبانی حکمرانی در ژرفا نیز از دوام و قوام افزونتری برخوردار است؛



پیشرفت

اگر پیشرفت اقتصادی را مطابق نظر برخی اندیشمندان، علمی سازی مبانی تولید در نظر گیریم، نیل به آن بدون زمینه سازی انسان‌شناختی، فرهنگی، آموزشی، سیاسی و اجتماعی امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر پیشرفت همانند سیستمی است که اجزاء آن در تعامل با یکدیگر بوده که این تعامل تعیین کننده هویت نهایی یا تعریف کلیت سیستم (پیشرفت) است.^{۱۹} تلاش نظری آمارتیا سن در کتاب «پیشرفت به مثابه آزادی»، معطوف به همین نکته است. وی پیشرفت را مترادف با آزادی دانسته و از آزادی نیز متناسب با حوزه‌ها و وجوه مختلف زندگی انسان تعریف مشخص ارائه کرده است.^{۲۰} به گونه‌ای که آزادی به عنوان یک مفهوم، رهایی از فقر، تضمین رفاه و امنیت غذایی - پوشاکی و مصرف عرفی خانواده‌ها و نیز فرصت‌های اجتماعی - سیاسی مناسبی که امکان رشد و اعتلای شخصیت و عزت افراد را فراهم می‌آورد را دربرمی‌گیرد. وی در نفی دیدگاه کسانی که ضمن تمسک به الگوی دولتهای پیشرفت‌گرای جنوب خاوری آسیا بر کاربست رویه‌های اقتدارگرایانه و سرکوب‌گری برای نیل به پیشرفت تاکید دارند، استدلال می‌کند که پیشرفت چیزی جز آزادی در وجوه یاد شده نیست. این اقدامات ممکن است وجهی از کلیت پیشرفت را افزایش دهد اما چون متضمن نفی حرمت و سرکوب عزت و شخصیت آدمی است نمی‌تواند به عنوان الگویی از پیشرفت به شمار آید. گو اینکه تجربه حکومت‌های سرکوب‌گر و استبدادی بیانگر آن است که نفی آزادی‌های اساسی انسان از جمله عدم تعادل در توزیع درآمد موجب تاخیر یا رکود جدی در فرایند افزایش رشد اقتصادی و مهم‌تر از آن نفی و نقض شان انسان به عنوان موضوع یا هدف اساسی پیشرفت خواهد شد. به گفته آمارتیا سن، «شواهد ناچیزی وجود دارد مبنی بر اینکه سیاست اقتدارگرا در عمل به رشد اقتصادی کمک می‌کند. در حقیقت شواهد تجربی قویاً حکایت از آن دارند که رشد اقتصادی بیشتر محصول یک محیط اقتصادی دوستانه‌تر است تا یک نظام سیاسی خشن‌تر.»^{۲۱} بیشتر مواقع ناامنی اقتصادی را می‌توان به نبود حقوق و آزادی‌های مردمی نسبت داد. در حقیقت کارکرد نظام مردم‌سالار و حقوق سیاسی می‌تواند

حتی به پیشگیری قحطیها و سایر مصائب اقتصادی کمک کند. به اعتقاد آمارتیا سن آزادی هم غایت است (یعنی مترادف با پیشرفت است) و هم ابزاری برای تحقق پیشرفت. وی آزادی به مثابه هدف یا غایت را مترادف با نقش قوام بخش آن می‌داند و رویکرد دوم را نیز مترادف با نقش ابزاری آزادی در فرایند پیشرفت لحاظ می‌کند. نقش قوام بخش آزادی نیز ناظر به مداخلیت و تاثیر آزادی در ارتقاء و تعمیق کیفیت زندگی افراد است. به باور نگارنده تعریف مصداقی سن از آزادی از چنان وسعت و گستره‌ای برخوردار است که مفاهیمی چون امنیت و تامین اجتماعی و عدالت را هم دربر می‌گیرد. تعریف نگارنده از پیشرفت مبتنی بر دو رویکرد کلی است. یکی اینکه بدایت و نهایت پیشرفت توانمندسازی انسان و فعلیت و تحقق شخصیت و استعداد او در تمامیت ابعاد آن است. این تمامیت هم مفهوم گشوده‌ای است که به تناسب گستره و بسط دیدگاه و شناخت انسان از خود و نیازها و اولویتهای خود تعاریف تازه‌ای می‌یابد. این اهتمام به شأن و حرمت انسان نه تنها در غایت که در فرایند پیشرفت نیز باید رعایت گردد. یعنی در کاربست ابزار، تدوین برنامه و وضع قواعد پیشرفت باید این حرمت رعایت گردد. این سخن به این معنی است که اگر ما غایت پیشرفت را تحقق، فعلیت و شکوفایی تمامیت انسان به شمار آوریم نمی‌توانیم برای حصول این غایت به ابزار و رویه‌هایی متصل شویم که متضمن تحقیر انسان باشد.

رویکرد دوم اینکه پیشرفت مفهوم فراگیری است به چند معنا: یکی اینکه ناظر به آحاد اعضا یک جامعه صرفنظر از پایگاه اجتماعی، منزلتی، طبقاتی، جنسیت، نژاد، زبان و مذهب آنهاست، دوم اینکه کلیت سرزمین و مناطق یک کشور را دربرمی‌گیرد و لذا متضمن رعایت برابری سرزمینی از لحاظ سرمایه‌گذاریهای متناسب است. سوم اینکه ناظر به همه وجوه و ابعادی است که در حیات فردی و جمعی بشر دارای اهمیت فراوان است. گو اینکه این ابعاد در پیدایش کلیت پیشرفت با هم در تعامل و تفاعل مستقیم بوده و در غیاب یا تاخیر و عقب‌افتادگی یکی از این ابعاد فرایند پیشرفت در تمامیت آن دچار کاستی و نقص جدی خواهد شد. چهارم اینکه پیچیدگی و وسعت این مفهوم مستلزم استحصالی و کاربست داده‌ها،

اطلاعات و دانش دقیق، وسیع و روزآمدی است که ناظر به همه ابعاد مذکور باشد. بر این اساس تعریف نگارنده از پیشرفت چنین است: مجموعه اهداف، فرایندها، روابط و ساختارهایی که معطوف به افزایش ظرفیت پاسخگویی و تطابق‌پذیری جامعه (شامل ابعاد فرهنگ، اقتصاد و سیاست) با تحولات محیطی و استحصال، استخراج و کاربست بهینه منابع مختلف اجتماعی و اقتصادی با هدف اجابت نیازهای متنوع انسانی و فراهم‌سازی شرایط زندگی امن برای انسان و شکوفایی استعدادهای طبیعی و عقلانی - اخلاقی او در تمامیت آنهاست. نگارنده تعریف خوب بودن حکومت در سطح ابعاد و غایات را موکول به تبیین مفهوم پیشرفت کرده بود. اینک با تعریف ارائه شده مقصود از حکومت خوب از منظر ابعاد و اهداف نیز روشن شده است. تکرار دوباره پرسش اساسی حکومت برای چه کسی و چه چیزی؟ ما را در ترسیم خوبیت حکومت از نظر غایات و اهداف یاری می‌دهد. طبق مجموعه تصورات و رویکردهای ما نسبت به پیشرفت نخست حکومت برای همه شهروندان فارغ از تمایزات نژادی - مذهبی و طبقاتی آنهاست و دوم معطوف به ایجاد زندگی فردی و جمعی ایمن از خوف و جوع و فراهم آوردن شرایط شکوفایی و پرورش شخصیت و استعدادهای شهروندان و تعمیق و گسترش هرچه بیشتر کیفیت زندگی آنها به عنوان مجموعه‌ای از حقوق نقض‌ناپذیر و غیرقابل انکار است. با مروری مجدد بر موضوع حکومت خوب می‌توان با تفکیک آن به سه مقوله اهداف و غایات، سیاستها و خط‌مشیها و اجرا به ترسیم و تعیین شاخصه‌های خوب بودن در این حوزه‌ها پرداخت. در بند قبل تعریف خوب بودن در سطح اهداف و غایات ارائه گردید. اینک به یادآوری شاخصه‌های خوب بودن در زمینه سیاست‌گذاری و اجرا می‌پردازیم. چنانکه گفته شد سیاست‌گذاری تابعی است از اهداف و غایات. لذا تعیین خوب بودن آن با توجه به اهداف صورت می‌پذیرد، پس سیاست (گذاری) خوب سیاست مبتنی بر مطالعات کارشناسی است که ضمن اهتمام به تحقق اهداف خوب از قابلیت اجرایی و واقع‌بینی برخوردار است. اجرائیات خوب نیز متصف به دو ویژگی مهم کارآمدی و ظرفیت (مندی) سازمانی (شامل نیروی انسانی) است.

متغیرهای سه گانه و آزادی بیان

پس از توضیح متغیرهای سه گانه آزادی، حکومت خوب و پیشرفت به صورت جداگانه در این فراز به توضیح نسبت یا ترکیب آنها و اثری که بر روند پیشرفت خواهد گذاشت می پردازیم. مدعای اصلی ما در این بخش به صورت خلاصه این است که شرط ضروری پیشرفت، پیدایش و گسترش دانش پیشرفت است، شرط تکوین این دانش نیز وجود آزادی بیان و فضای آزاد است و ایجاد فضای آزاد نیز منوط به استقرار حکومت خوب است. به عبارت بهتر حکومت خوب به مثابه یک سیستم با تمهید و فراهم سازی شرایط آزادی موجب ورود داده ها و اطلاعات به عنوان درون داده هایی که از متن و سپهر جامعه فراهم آمده است به درون این سیستم می شود و از آن سو به ارائه برون داد دانش پیشرفت به عنوان شرط ضروری پیشرفت می پردازد. به عبارت بهتر حکومت خوب با استحصال اطلاعات پراکنده در سراسر جامعه آن را ساماندهی کرده و به صورت دانش پیشرفت در قالب اهداف، سیاستها و برنامه های معطوف به تحقق اهداف مذکور، آن را تنظیم و تدوین می نماید. چنانچه توضیح داده خواهد شد از جمله عوامل مهم و موثر در فرایند جمع اطلاعات و تبدیل آن به دانش پیشرفت، آزادی، نظارت پذیری، کنترل پذیری و نقد پذیری است.

این بخش از مقاله در واقع در بستر جامعه شناسی معرفت پرداخته می شود. این دیسپلین به عنوان یکی از ارکان فلسفه معرفت در کنار تاریخ و فلسفه دانش ناظر به توضیح عوامل، مولفه ها و شرایط اجتماعی موثر در تکوین و پیشرفت دانش است. این مولفه ها و شرایط اجتماعی حوزه ی گسترده ای از هنجارها، ارزشها و قواعد مقبول جامعه کلی و گروه های علمی گرفته تا بهره مندی اقتصادی، محرکه های مالی، شغلی، منزلت و احترام اجتماعی را در بر می گیرد. تحقیق "رابرت مرتن" در زمینه ترابط یا مدخلیت "آیین پاکدامنی یا پیوریتانیسم" در پیشرفت علم جدید موید تاثیر ارزشهای فرهنگی این فرقه دینی از جمله اهتمام به سودمندی، عقلانیت و تاکید به زهدگرایی دنیوی که متضمن کار، تولید و افزایش ثروت در عین امساک در مصرف، پرهیز از اسراف و لذت گرایی بود، در پیشرفت دانش است.

توضیح این نکته لازم است که شرایط، ارزشها و هنجارهای غیرعلمی یا ماقبل علمی موثر در پیدایش علم را می‌توان به دو گروه کلی تقسیم کرد:

یکی ارزشها و هنجارهایی که براساس گوهر اهداف و غایت علم تکوین و رواج می‌یابند و در عداد شرایط ضروری دانش و پیشرفت آن است. مانند عدم دخالت اشخاص در اعتبار نظریه‌های علمی و ضرورت تمسک به معیار تجربه در ارزیابی گزاره‌ها و قوانین. به گفته مرتون این آداب و رسوم «نوعی عقلانیت روش شناختی دارند که به همان اندازه که تجویزهای فنی قلمداد می‌شوند نسخه‌های اخلاقی نیز شمار می‌آیند.» گروه دیگر ارزشها و هنجارها و عواملی که اگرچه برآمده از ماهیت علم نیستند و ترابط مستقیمی با گزاره‌های علمی ندارند اما اشاعه و گسترش آن در پهنه جامعه و تبدیل آن به یک رویکرد و نگرش غالب، لاجرم در تکوین و پیشرفت دانش به طور کلی یا نوع خاصی از معرفت موثر خواهد افتاد. گزارش مذکور از مرتون مصداق این گروه از ارزشهای عمومی دانش‌زا است. از این منظر می‌توان رویکردها و عملکردهای دولت در خصوص علم را در شمار عوامل موثر در پیشرفت یا عقب‌ماندگی دانش برشمرد. ما در این مجال از حوزه وسیع مباحث مربوط به عملکردها و رویکردهای دولت در این زمینه صرفاً به نقش و مدخلیت آزادی در تکوین دانش توجه نشان خواهیم داد.

ما در این بحث ضمن تاکید بر ارزش ذاتی آزادی به نقش آن به مثابه ابزار تکوین دانش پیشرفت توجه نشان می‌دهیم. دلایل ما در مورد ضرورت آزادی و فضای آزاد به عنوان ابزار تکوین دانش پیشرفت عبارتند از:

الف. ویژگی ذاتی عقل و دانش؛

ب. الزامات عملی پیشرفت؛

ج. رویکرد و عملکرد دولت.

یکی از ویژگیهای ذاتی عقل و دانش، ماهیت تبادلی، تعاملی و انتقالی آنهاست که می‌توان آن را در صفت جمعی بودن عقل و دانش نشان داد. عقل به عنوان منبع اصلی تحصیل اطلاعات و تبدیل آن به دانش از این منظر صرفاً به استعداد تفکر یا قوه‌ی ادراک آدمی

محدود نمی‌گردد بلکه به محتوای تفکر و همه آن چیزی که در یک عصر متعلق خردورزی به شمار می‌آیند نیز اطلاق می‌گردد. از آن بالاتر اگر قدرت درک و استعداد اندیشیدن را بتوان به اتکاء قواعد یا مقولات ذهن و عقلانیت از یک سو به محتوای تفکر برگرداند آن عبارت است از مجموعه درکها، استنباطها و اجماعات مشترک میان اعضای جامعه در حوزه‌های مختلف و اگر هم از سوی دیگر ناظر به قواعد حاکم بر ذهن باشد که صافی فهم امور مختلف را فراهم می‌آورند بازهم تکوین آن مسبوق و مصبوع به مدخلیت تعاملات گسترده‌ی نظام فراگیر اجتماعی در درازای تاریخ است. دانش معطوف به پیشرفت به عنوان یکی از بارزترین تجلی‌گاههای عقل، از یک سو برخاسته از شرایط اجتماعی و فرهنگی مساعدی است که تکوین این دانش را تسهیل می‌سازد و از سوی متضمن ویژگیهای اساسی اخلاقی و فرهنگی است که فقدان آنها به معنای غیر معرفتی بودن گزاره‌هایی است که به عنوان دانش ارائه می‌گردد. به عبارت بهتر ویژگیهای اخلاقی و فرهنگی مذکور از جمله حجیت استدلال و حصول توافق مبتنی بر اقناع و نفی کاربست و مدخلیت هرگونه اجبار در تکوین دانش پیشرفت و پذیرش آن از سوی مردم شرط حصول دانش پیشرفت است. چنانچه گفته شد جامعه‌شناسی معرفت که دیر زمانی بر ناب بودن عقل و علوم تجربی تاکید می‌ورزید و آنها را خارج از حوزه بررسی و مطالعات جامعه‌شناختی می‌دانست اینک بر تاثیر شرایط فرهنگی- اجتماعی در صورتبندی عقل، معرفت و علم در یک جامعه خاص و در دوره تاریخی مشخص تاکید و تمرکز می‌کند.^{۲۴}

جلب مشارکت همگانی مردم در فرایند پیشرفت نیز مستلزم تبدیل موضوع پیشرفت به امری حیاتی و قابل لمس برای آنان است. اگر با این سخن لوکمان و برگر^{۲۵} موافق باشیم که واقعیت روزمره واقعیت تمام عیاری است که شایسته اطلاق صفت "واقعیت اعلاست" که در آن تنش آگاهی در بالاترین حد خود است که «به سنگین‌ترین، فشار آورترین و شدیدترین نحو خود را بر آگاهی تحمیل می‌کند»^{۲۶} و نیز این نکته که واقعیت زندگی روزمره بر محور «اینجا و اکنون» جسم آدمی تنظیم و تشکیل می‌شود و بنابراین تجربه این نوع زندگی یا

واقعیت براساس قرب مکانی- زمانی و مالا افق نگرش صورت می‌پذیرد می‌توان گفت که شرایط آزادی موجب حصول تمامیت دانش و پیشرفت و تبدیل آن از موضوعی دور دست اما مبهم و ناشناخته به امری شناخته و مالا به مولفه‌ای از زندگی روزمره افراد جامعه تبدیل می‌شود.

چنانچه گفته شد دانش پیشرفت حوزه وسیعی، از نظریه‌های ناظر به واقع گرفته تا فرهنگ و اخلاق معطوف به پیشرفت، را در بر می‌گیرد. فرایند تبدیل دانش پیشرفت به واقعیت نزدیک و محسوس زندگی عموم افراد جامعه به تقویت هر دو بعد این دانش می‌انجامد. گو اینکه به تناسب ظرفیت ممکن است در یک تقسیم کار ابتدایی، حوزه‌های تخصصی عهده‌دار پیگیری دانش ناظر به واقعیت از منظر پیشرفت و پیشرفت‌گرایی گردند و عامه مردم نیز در این راستا با پایبندی به اخلاق و فرهنگ پیشرفت به تقویت، پیشرفت و تسهیل روند عملی فرایند پیشرفت یاری رسانند. دلیل تاثیر و مدخلیت آزادی در فرایند تکوین دانش پیشرفت و تبدیل آن به دغدغه روزمره یا دانش متعارف در جامعه، ناظر به ارتباط بسیاری از مولفه‌های فرهنگی و اخلاقی با ماهیت قدرت و ایدئولوژی مسلط است. بدون تردید روند تکوین دانش پیشرفت مستلزم کاربست ابزار نقد برای واکاوی ویژگی مساعد یا مزاحم بسیاری از عناصر و آموزه‌های فرهنگی، اخلاقی و ایدئولوژیک برای پیشرفت و نیز نقد ماهیت و عملکرد قدرت است که در صورت فقدان نقد آزاد، امکان تکوین یا بلوغ دانش پیشرفت در نگاه جامعه منتفی است.

نکته دیگر، تاثیر این رویکرد در پیشرفت نیروی انسانی به عنوان هدف مهم پیشرفت است. امروزه بعد از تجربه پارادایمهای مختلف پیشرفت که در غیاب اهتمام به سرمایه‌گذاری در زمینه نیروی انسانی صورت می‌پذیرفتند، به عنوان یک اصل مقبول از سوی نظریه‌پردازان پذیرفته شده که پیشرفت نیروی انسانی هم در مقام غایت پیشرفت و هم ابزار تحقق آن شرط نخست در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری پیشرفت است. به اعتقاد نگارنده میان پیشرفت نیروی انسانی و تعریف غایت پیشرفت که در تحلیل نهایی آنها انسانی است رابطه دیالکتیکی برقرار

است. به این معنی که تعریف غایات پیشرفت، پیشرفت نیروی انسانی متناسب با آن اهداف را ضروری می‌سازد، پیشرفت نیروی انسانی نیز در مقابل موجب تعمیق اهداف مذکور می‌گردد. متناسب با بحث فعلی می‌توان گفت مکاتب پیشرفت سابق در غیاب مشارکت مردم به توصیف و تجویزهایی می‌پرداختند که برای عموم مردم بیگانه و غریب می‌نمود. شاید بتوان پذیرفت که برای دیدگاههایی که پیشرفت را افزایش شاخصهای کمی رشد اقتصادی و GNP و GDP به شمار می‌آورند دغدغه پیشرفت نیروی انسانی فراتر از تبدیل آن به کارگران یا ابزار ماهر در منظومه صنعت نباشد اما وقتی در تعریف پیشرفت مولفه شکوفایی شخصیت و ایمنی انسان از هر گونه خوف و جوع پذیرفته شد بنابر اصل تناسب هدف - ابزار، باید روشهایی را برگزید که در عین اینکه اهداف مذکور را نقض نمی‌کنند به حصول و تحقق نسبی آنها نیز کمک می‌کنند. لذا فراهم ساختن شرایط درگیر شدن مردم در فرایند پیشرفت از طریق ایجاد فضای آزاد و ترویج و تشویق و ورود گفتمانها و پارادایمهای مختلف در گفتگوی معطوف به پیشرفت گام نخست در فرایند پیشرفت نیروی انسانی و اهتمام به گسترش مردمسالاری و توانمندسازی جامعه و مردم به عنوان متولیان اصلی پیشرفت است. گو اینکه آزادی مشارکت اجتماعی در فرایند تولید دانش پیشرفت علاوه بر توانمندسازی نظری و ذهنی مردم به تقویت ساختارسازی اجتماعی یا تکوین جامعه مدنی قدرتمندی که متضمن عنصر مسئولیت‌پذیری جمعی در فرایند پیشرفت است نیز کمک می‌کند. مبنای این سخن همانا ابتناء پروژه ایجاد پیشرفت بر نگرش زیستاری به انسان است که متضمن توجه به تمامیت وجود انسان به مثابه یک کلیت و یک غایت است.^{۲۷}

در سطح نهادهای خاص علمی مانند دانشگاهها و پژوهشگاهها نیز فضای آزاد تبادل دانش و اطلاعات به روند درونزایی دانش پیشرفت منجر می‌گردد. این سخن به ویژه در خصوص جوامعی مانند ایران که دانش جدید طبیعی و انسانی- اجتماعی در آنها وارداتی بوده از اهمیت افزونتری برخوردار است. آزادی و ایده‌ی ترویج آرا و نظریه‌های رقیب با اتخاذ رویکرد انتقادی که متضمن نفی هر گونه انقیاد به عنوان ویژگی ماهوی دانش است به تعمیق و

گسترش دانش پیشرفت می‌انجامد زیرا ورود دیدگاه‌های متعارض در فضای گفتگوی معطوف به پیشرفت، متضمن نقد نظریه‌های رقیب و آشکارسازی نقاط ضعف همدیگر، شناخت بحرانهای گریبانگیر دانش موجود در سیاست‌گذاری، می‌باشد. این فضا متضمن غلبه آموزش، پژوهش و دانش‌ورزی انتقادی است که در آن نقش آفرینندگی دانشوران بومی را در اتخاذ، فهم، دخل و تصرف و تغییر و نهایتاً بومی‌سازی، و تولید دانش تقویت می‌کند. «پائولوفریر» در کتاب فرهنگ سکوت با نقد نظام و شیوه آموزشی- تربیتی جوامع عقب‌مانده آن را مودی به استقرار و اشاعه فرهنگ سکوت می‌داند. وی ویژگی نظام آموزشی این جوامع را بانکی یا انباری می‌خواند که در آن والدین- آموزگار در سطوح مختلف تربیتی- آموزشی به صورت متکلم وحده و به عنوان عقل کل به انتقال یافته‌های خود به فرزند- دانش‌آموز می‌پردازند و از مشارکت دادن وی در فرایند یادگیری استنکاف می‌ورزند. گو اینکه انتقال این یافته نه براساس استدلال و اقناع ذهنی فرزند- دانش‌آموز که صرفاً به واسطه اقتدار والدین- آموزگار صورت می‌پذیرد. فرزند- دانش‌آموز فقط می‌آموزد که گفته‌ها را حفظ کند. ذهن وی به مثابه انبار صرفاً به ذخیره انبوهه بی‌نظمی از القانات و آموزه‌های هضم نشده و فهم نشده می‌پردازد که به دلیل درونی نشدن یا به اصطلاح جا نیفتادن، پس از اندک زمانی فراموش می‌گردد. در مقابل این نظام آموزشی، الگوی آموزش انتقادی قرار داد که طی آن مراجع آموزش و تربیت ضمن پرهیز از کاربست اقتدار در انتقال آموزه‌ها به فرد فرصت مشارکت فعال و استدلال در فرایند آموزش را می‌دهند. در این الگوی آموزشی به جای پر کردن ذهن فرد از انواع داده‌های پردازش نشده و انتظام نیافته، روش استدلال، پژوهش و واریسی منطقی- علمی آموخته می‌شود. به عبارتی وی را هم به دستگاه استدلال، منطق و روش‌شناسی معتبر و هم به روحیه، اخلاق و فرهنگ علمی مجهز می‌سازند تا خود در جد و جبهدهای نظری و علمی بر مبنای تجهیزات مذکور در روند تشکیل دانش مشارکت ورزد.

تربیت در چارچوب و بستر فرهنگ سکوت در نظام آموزشی و فضای فراگیر جامعه که نتیجه و محصول بلا تردید استبداد، سرکوب و خفقان در درازای تاریخ جامعه است موجب

لکنت ذهن و زبان کلیت جامعه از یک سو و مراکز علمی-آموزشی از سوی دیگر شده است. به گونه‌ای که در روند انتقال دانش از کشورهای متروپل به وابسته، صرفاً به تکرار، تشریح و ترویج اندیشه‌ها و نظریه‌های ساخته شده که غالباً صبغه مدبازیهای روشنفکرانه نیز می‌یابد، پرداخته می‌شود.^{۲۸} رسیدن یک کشور در حال پیشرفت به مرحله بلوغ اندیشگی که مصبوغ به توانایی تولید دانش در سطحی است که قابلیت ورود به گفتگوی متقابل با متروپل را پیدا کند مستلزم زوال ساخت دیرپای فرهنگ سکوت و آن دسته از رویکردها و عملکردهای حکومت با اهل اندیشه و دانش است که موجب تعمیق و استمرار تاثیر مخرب فرهنگ سکوت می‌گردد فرهنگی که برابر است با واقعیت غیبت از عرصه تاریخ.^{۲۹} زوال این فرهنگ منوط به استقرار رژیم آزادی بیان، تفکر، گفتگو و نقد نظریه‌ها و ساختارها است. یکی دیگر از الزامات عملی پیشرفت افزایش ظرفیت دولت در خصوص دانش است. این ظرفیت‌سازی ناظر به سه وجه است.

۱. رویکرد مثبت کاربست دانش در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری؛

۲. توانایی استحصال دانش؛

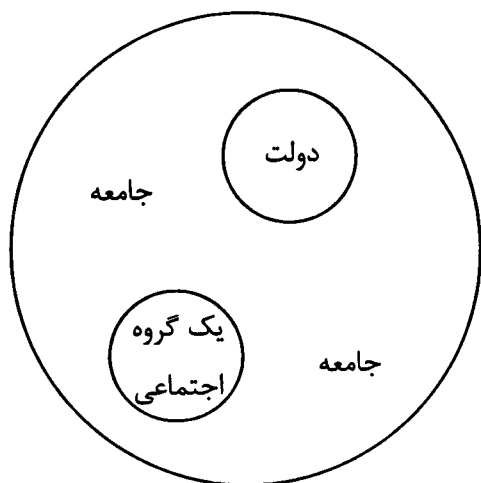
۳. توانایی کاربست دانش در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری.

این آمادگی و ظرفیت‌سازی رویکردی و عملکردی دولت برای کاربست دانش چه در حوزه محدود (امور روزمره کشورداری) و چه امور وسیع‌تر پیشرفت (که ناظر به لحاظ نمودن آینده‌ای بلند است و محصول مشارکت عقل جمعی است) لاجرم با مفهوم و اصل آزادی بیان ترابط مستقیم دارد. آمادگی و اهتمام دولت به کاربست دانش در حوزه مدیریت سیاسی از یک سو مستلزم و متضمن تحمل و ایجاد همان فضای فرهنگ و اخلاق آزادی در ساحت سیاست است زیرا علم همواره ویژگیهای ذاتی خود را حمل می‌کند و یا به قول برخی دموکراسی صورتبندی سیاسی فرهنگ و اخلاق علمی بوده و گامی اساسی برای زدودن سیطره منطق و عقل تک‌گفتار بر حکومت است.^{۳۰} عقل تک‌گفتار در اینجا ناظر به فرد یا افرادی است که صرفاً با اتکا به دانسته‌ها و اطلاعات خود و بدون هیچ تعاملی با منابع (دانشی) محیط درصدد

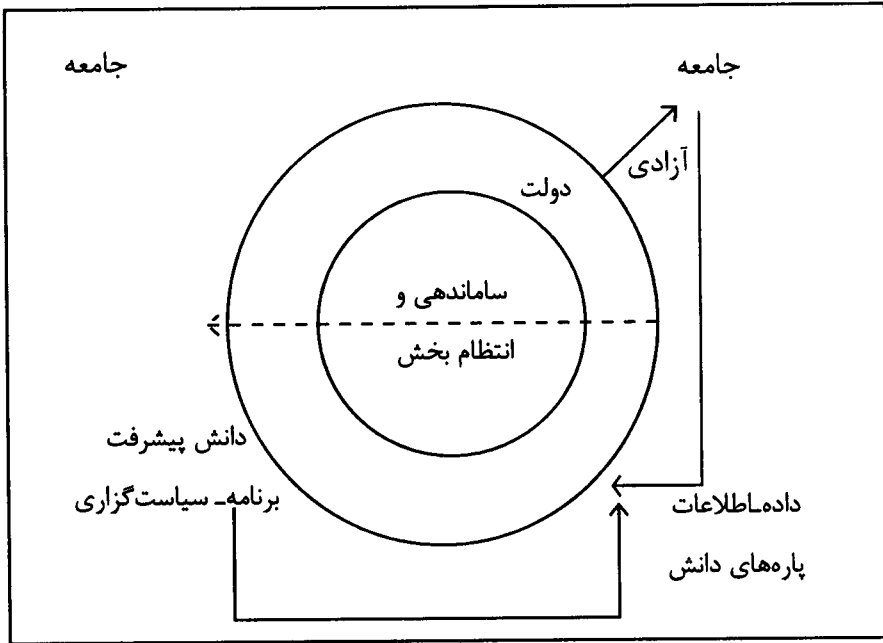
ساماندهی و تمشیت امور برمی‌آیند. این رفتار حتی اگر از سر دلسوزی و صداقت هم باشد از طرفی کاملاً کوتاه‌بینانه و استبدادی است و از سوی دیگر مودی به سیاستها، برنامه‌ها و تصمیمات سنجیده و آینده‌نگر نیست. آنچه که مشهود است غلبه مصلحت‌بینیهای سطحی و منافع عاجل و محدود بر مجموعه رهیافتها و تصمیمات اتخاذی است که هم موجب اختلال در نظریه یا مکانیزم صدق، که لازمه کارآمدی هر مدیریتی است می‌گردد^{۳۱} هم ناکارآمدی در اداره امور روزمره دولت. نظریه و مکانیزم صدق ناظر به اتخاذ رویکرد و ابزاری است که اطلاعات دولت نسبت به جامعه و کار ویژه‌های خود در خصوص پاسخگویی به نیازها و مطالبات جامعه و نیز سیاستهای اتخاذ شده برای پاسخگویی به این مطالبات و مسائل اجتماعی را منطبق بر واقع ساخته و بروز کژی و انحراف از آن را هرچه بیشتر کاهش دهد. رویکرد استبدادی غالب بر منطق و عقل تک‌گفتار و نیز اتکاء بر منابع بسیار محدود اطلاعات و سیاستگزاری که در تحلیل نهایی متضمن نفی مشارکت و انکار مدخلیت جامعه در تکوین اطلاعات و دانش لازم برای ادار امور در همه وجوه است نافی ایجاد انطباق اطلاعات و پاسخ دولت با واقعیت است. لذا ضریب بروز خطا در تشخیص مساله، سیاستگزاری، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری دولت را افزایش خواهد داد.

لازمه استحصال دانش از متن جامعه همانا ایجاد فضای مشارکت، فضای آزاد و سرمایه‌گذاریهایی مستقیم و غیرمستقیم دولت است. سرمایه‌گذاری مستقیم ناظر به تاکید و تمرکز بر انجام مطالعات علمی در حوزه‌های مختلف تصمیم‌گیری و نهادهای مربوطه و کاربست نتایج آن در برنامه‌ها و تصمیمات است و سرمایه‌گذاری غیرمستقیم معطوف به تامین شرایط و امکانات مؤثر بر مشارکت مردم در فرایند تولید و عرضه دانش، فرهنگ‌سازی و آموزش است. دلیل تاکید بر مشارکت عمومی در تکوین دانش چیست؟ شاید متناسب با مجال می‌توان گفت این سخن مبتنی است بر همان منطق یا ماهیت جمعی بودن دانش که لاجرم موجب انتشار آن در سراسر جامعه و نزد گروه‌های مختلف با سنتهای اجتماعی و فکری متفاوت شده است، اما از سوی دیگر در شرایط استقرار فضای آزاد و امکان‌پذیری طرح

دیدگاهها مصون از هر خوف و تهدیدی بدون اینکه کسی بتواند حدس هم بزند اطلاعات تازه و صورتبندیهای نوین از دانش ظهور و بروز پیدا می کند که تولید آن از عهده هیچ برنامه ریز، سیاستگزاری و سرمایه گذاری بر نمی آید. به گفته «هایک» رژیم آزادی اجازه می دهد تا شناختی را که نمی دانستیم داریم و هرگز هم نمی توانستیم بدانیم که داریم، به کار بندیم، هر رژیم متمرکزی که فقط متکی بر شناخت عیان ماست ضرورتاً فقط از بخش کوچکی از ذخیره شناخت ما بهره برداری خواهد کرد. فقط رژیم آزادی می تواند به طور کامل آن بخش عظیم تر دانش و شناخت ما را که قابل بیان نیست مورد استفاده قرار دهد.^{۳۳} به نظر نگارنده رژیم آزادی نه تنها به شناخت تواناییها و دانشهای بالقوه و بالفعل کردن آن کمک می کند بلکه از آن مهم تر شرایط تولید و خلق دانش از سوی کلیت جامعه را فراهم می آورد. برای تقریب به ذهن می توان نسبت اطلاعات و توان تولید دانش بین دولت، بخش کوچکی از جامعه و جامعه به مثابه یک کلیت را در طرح زیر سنجید:



این طرح بیانگر محدودیت اطلاعات دولت و گروه‌های اجتماعی در غیاب آزادی بیان و تکوین عقل جمعی پیرامون پیشرفت و هر موضوع دیگری است. گو اینکه اطلاعات و دانش محدود دولت و هر گروه اجتماعی در تحلیل نهایی خود محصول تعاملات اندک محیطی است. بخش غالب اطلاعات و توانایی تولید دانش در جامعه کلی پراکنده است که صرفاً در شرایط استقرار فضای آزاد یا به تعبیر هایدک رژیمن آزادی قابل استحصال و کاربرد است. علاوه بر ضرورت دانش محور شدن دولت به عنوان شرط نخست ظرفیت‌سازی در ساختار سیاست و قدرت، افزایش ظرفیت و توانایی تبدیل اطلاعات به دانش پیشرفت یا تلفیق پاره‌های مختلف این دانش در یک پیکره واحد و عملیاتی ساختن آن در قالب برنامه‌های پیشرفت بسیار مهم است. از این منظر دولت به مثابه سیستمی عمل می‌کند که ورودی اطلاعات متنوع محیطی را در درون پردازش نموده و به صورت دانش پیشرفت و سیاستها و برنامه‌های پیشرفت به عنوان خروجی به جامعه عرضه می‌کند. در این جا مرحله‌ای دیگر به چرخه ورود اطلاعات به درون سیستم دولت افزوده می‌شود و آن نظارت برنامه‌ها و ارزیابی آنها و انعکاس آن به سیستم در قالب بازخورد است در اینجا نیز نقش و تاثیر جامعه در تقویت این فرایند محسوس و حیاتی است؛



تعامل حکومت خوب و جامعه در تولید دانش پیشرفت

ما حاصل سخن این است که فراهم شدن شرایط و فضای باز از دو جهت به تکوین دانش پیشرفت کمک می‌کند: یکی تمهید شرایط مساعد برای بروز و شکوفایی استعدادهایی که در غیاب شرایط آزاد مکتوم مانده و در غیاب عقل جمعی فرصت شکفتن نیافته و دیگر در تکوین و ظرفیت‌سازی دولتی که باید از منظر اجماعی شرایط مساعد مذکور برای تولید و استحصال دانش را هم در ساحت جامعه و هم در درون خود فراهم آورد. این مجموعه شرایط از نشانه‌های حکومت خوب به شمار می‌آیند. اما یکی دیگر از آثار سودمند و مهم حکومت خوب در نسبت آن با آزادی و تکوین دانش پیشرفت، کم‌رنگ شدن هرچه بیشتر عناصر قدرت محورانه و ایدئولوژیک در تکوین دانش دست‌کم به نحو صریح و آشکار است. چنانچه روشن است ورود دو عنصر قدرت و ایدئولوژی به واسطه تقید و تعهد پیشین به نتایج مشخص به عنوان صافی، از ورود اطلاعاتی که نافی نتایج مذکورند جلوگیری به عمل آورده و در نهایت موجب یک

سویه شدن یا کاریکاتوری شدن دانشی می‌شوند که از این اطلاعات تکوین می‌یابد. گو اینکه ورود عنصر قدرت خود نافی آن آزادی‌ای خواهد بود که به طور کلی به عنوان شرط حیاتی تکوین دانش پیشرفت بر آن تاکید رفته است. ایدئولوژی نیز با تعریف مشخصی که از هویت، غایت، وظیفه انسان و دولت ارائه می‌دهد با کاربست قدرت در صدد تحمیل تمایلات و تصورات صاحبان آن بر عموم شهروندان برمی‌آید. گو اینکه با ابداع برجسبها و عناوینی که متضمن تهدید و تضییق‌اند نیز در کنار قدرت شرایط محیطی و روانی تنگی را برای عموم شهروندانی که با تعلق به سنتها و دیدگاههای مختلف حضور و مشارکتشان در تولید دانش ضروری است به وجود می‌آورد. حکومت خوب با کاربست آزادی و ایجاد شرایط مشارکت همگانی، نقش این دو عنصر قدرت و ایدئولوژی را در فرایندهای مختلف مشکل‌شناسی، شناسایی راه‌حلهای، شناسایی و تعریف وضع مطلوب و مآلاً استحصال اطلاعات برای پالایش انبوه اطلاعات حاصله کم و امکان صدق در همه این مراحل را افزایش می‌دهد.

دستاورد

در مجموع با توجه به دو مفهوم آزادی مثبت و منفی می‌توان نقش متغیر حکومت خوب در کاربست آزادی برای تولید دانش پیشرفت را نیز دوگانه دانست: یکی رفع موانع و محدودیتها و تهدیداتی که هزینه گردش و انتقال اطلاعات، اندیشه‌ورزی، بیان اعتقاد و نقدورزی و مآلاً کنش معطوف به ساختارسازی برای مشارکت در تکوین دانش پیشرفت را بالا می‌برد و دیگری ایجاد انگیزه، تشویق و سرمایه‌گذاری برای تولید دانش و اشاعه فرهنگ و اخلاق علم‌پروری در سطح جامعه و به طریق اولی در ساخت خود دولت.^{۳۳} این دو نقش یا کار ویژه با فرض رویکرد مثبت دولت به آزادی مستلزم برخورداری آن از ظرفیت و کارآمدی لازم برای کاربست و عملی ساختن آزادی در تولید دانش است. به نظر نگارنده با توجه به گستردگی دولت ضمن تاکید و تمرکز بر آزادی منفی برای تولید دانش پیشرفت که در صفحات پیشین گوشه‌ای از آن تحت عنوان فرهنگ سکوت توضیح داده شد باید به نقش

مثبت دولت در تولید دانش از طریق کاربست ایده آزادی مثبت توجه افزونتری نشان داد. از این منظر مجموعه‌ای از نقشها و عملکردهای دولت را می‌توان احصاء نمود که به تمهید فضای عمومی جامعه و ذهنیت شهروندان کمک می‌کند. برای مثال تحول نظام آموزشی و کاربست مشوقهای مختلف برای برانگیختن دانش‌آموزان برای مشارکت در این فرایند یکی از اقدامات موثر و مفید دولت در راستای دانش‌پروری در افقی میان مدت و بلند مدت است. دانش محور شدن دولت در وجوه مختلف مطالعه، تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری، اجرا، نظارت و مآلاً استخدام نیروی انسانی و انتصاب مدیران دولتی مصداق دیگری است از اقدامات دانش‌پرورانه دولت. از این منظر از یک سو با توجه به ضوابط مشخص توانایی مدیریتی و علمی افراد از دامنه فساد ویرانگری که دامن‌گیر دولت دموکراسی است کاسته شده و از سوی دیگر وجوه مختلف عملکرد دولت به واسطه استحصال کارآمدی نهفته در جامعه و کاربست آن در فرایند کار ویژه‌های دولت از واقع‌بینی، اجراپذیری و تاثیرگذاری افزونتر برخوردار خواهد شد.

احصاء مصادیق سوء مدیریت دولتی در زمینه دانش‌پروری که در عین حال متضمن شواهدی از عدم تقید به آزادی است چندان دشوار نیست. امروزه در نهادهای مختلف دولتی با صرف هزینه‌های گزاف مطالعات و نظرسنجیهای مختلفی انجام می‌پذیرد که در راستای بحث ما از دو نقیصه اساسی رنج می‌برند؛ یکی عدم شفافیت یا ضابطه‌گرایی در انتخاب گروه پژوهشی و دیگری عدم انتشار عمومی نتایج مطالعات این رویه نافی و ناقض اصل کلی آزادی و دست‌کم معیارهای عام علمی (ضرورت انتقال آزادانه اطلاعات و دسترسی آزاد و آسان همگان یا دست‌کم گروههای تخصصی به آنها) است. این امر یا ناشی از فقدان اعتقاد دولت به مفهوم و مقوله آزادی و یا ناشی از ناکارآمدی آن در کاربست آزادی و ملازمات آن در تولید دانش است. مصداق دیگر فقدان ظرفیت دولت در جذب اندیشمندان متعلق به سنتها و دیدگاههای مختلف در برنامه‌های مطالعاتی، مشورتی، تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری است. مصداق دیگر نبود مدیریت دانش از سوی دولت وضعیت دانشگاههاست که توضیح آن را به مجال دیگری موکول می‌کنیم. در انتها اشاره به این نکته را لازم می‌دانم که پیشبرد آرمان پیشرفت به

عنوان یک دغدغه فراگیر وجودی، مستلزم طی سه گام در گستره جامعه ایرانی است: یکی تبیین اهمیت پیشرفت و تبدیل آن به دغدغه شبانه‌روزی مردم و نیز تبیین ابعاد و موضوعات همبسته با آن، دیگری بسیج ملی برای پیشبرد پیشرفت و عمل به بایسته‌های آن و بالاخره تلاش نظری و عملی برای تدوین استراتژیها و راهکارهای ضروری برای تحقق پیشرفت. □

پی‌نوشتها:

۱. وت جونز، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ج ۲ اول، ترجمه علی رامین، تهران: امیرکبیر ۱۳۶۲، ص ۱۴.
۲. بنگرید: استوارت. آر کلگ، *چارچوبهای قدرت*، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.
۳. فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم*، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، تهران: علمی-فرهنگی و سروش ۱۳۷۰، ص ۴۷.
۴. کاپلستون، پیشین، ص ۵۹.
۵. کاپلستون، همان، ص ۴۹.
۶. کاپلستون، همان، ص ۵۹.
۷. بنگرید: موريس کرنستون: *تحليل نوين از آزادي*، ترجمه جلال‌الدین اعلم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۹.
۸. بر این تفکیک می‌توان مقوله آزادی «برای» را هم افزود که دلالت بر توجه به آزادی به عنوان ابزاری در خدمت غایات انسانها دارد.
۹. بنگرید: فرانتس نویمان، *آزادی، قدرت و قانون*، مترجم عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳.
۱۰. برای اطلاع بیشتر بنگرید: فون هایک، *قانون، قانونگذاری و آزادی*، مترجمان معیری-غنی‌نژاد، تهران: طرح نو ۱۳۸۰.
۱۱. لی بردشا، *فلسفه سیاسی هانا آرت*، مترجم خشایار دیبلی، تهران: طرح نو ۱۳۸۰، ص ۱۸.
۱۲. برای آشنایی بیشتر بنگرید: آمارتیا سن، *توسعه به مثابه آزادی*، ترجمه حسین راغفر، تهران: کویر، ۱۳۸۱.
13. *Ibid.*
14. Peter Lamarr, *Making Sence of Good Governance*, WWW.Rspas and edu/ melansia/
15. Joels Migdal, *State in Society*, Cambridge: Cambridge University press 2001.
16. John Graham, Bruc Amos, Tim Plumpter, *Principles for good governance in 21 century* (www.jog.ca)
۱۷. بنگرید: مسعود شبرو، *میادی مابعدالطبیعی دموکراسی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، ۱۳۷۶.
۱۸. مسعود آریایی، فقدان مدیریت استراتژیک و ناکارآمدی دولت در ایران، *فصلنامه مطالعات بین‌المللی*، سال دوم، شماره ۸، بهار ۱۳۸۵.
۱۹. بنگرید: حسین عظیمی، *مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران*، تهران: نشر نی، ۱۳۷۰.
۲۰. بنگرید: آمارتیا سن، *توسعه به مثابه آزادی*، پیشین.
۲۱. همان ص ۴۳.
۲۲. بنگرید: مایک مولکی، *علم و جامعه‌شناسی معرفت*، مترجم حسین کجویان، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.
۲۳. همان، ص ۴۸.
۲۴. همان.
۲۵. برگر و لوکمان، *ساخت اجتماعی واقعیت*، مترجم فریبرز مجیدی، تهران: علمی- فرهنگی ۱۳۷۵.
۲۶. همان، ص ۳۶.
۲۷. مفهوم زیستار از رضا منصوری وام گرفته‌ام. بنگرید، رضا منصوری، *ایران ۱۴۲۷*، تهران: طرح نو، ۱۳۸۳.
۲۸. بنگرید کارل پوپر، *اسطوره چارچوب*، مترجم علی پایا، تهران: طرح نو، ۱۳۷۷.
۲۹. بنگرید: فرشاد مومنی، *علم اقتصاد و بحران در اقتصاد ایران*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۴.
۳۰. مولکی، همان.
۳۱. امروزه در فلسفه علم و ادبیات و معرفت‌شناختی موضوع ربط صدق معرفتی با گزاره‌های ارزشی و اخلاقی نیز موضوعیت پیدا کرده است. تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد این مباحث بیشتر معطوف به نقدپذیری یا سنجش‌پذیری گزاره‌های اخلاقی است. اما می‌توان از بعد دیگری هم بدان توجه کرد و آن بررسی تاثیر اخلاقیات و اعتقادات ارزشی در تعریف گزاره‌ها به واقعیت و لذا صدق افزونتر مجموعه گزاره‌هاست. با این توضیح ضروری که لزوماً آن اعتقادات و اخلاقیات خود به معیار صدق تبدیل نمی‌شوند بلکه در مجموع موجب تولید و عرضه گزاره‌هایی می‌شوند که از احتمال صدق بالایی برخوردارند. مانند تاثیر افزایش آزادی و گسترش مشارکت به عنوان حقوق اخلاقی افراد در تشکیل گزاره‌های سیاسی صادق‌تر.
۳۲. جان گری، *فلسفه سیاسی فون هایک*، مترجم خشایار دیبیمی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۲۸.
۳۳. با توجه به گستردگی دولت در ایران و تسلط نسبتاً انحصاری آن بر منابع می‌توان گفت اهتمام دولت به دانش محور کردن تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری و اجرا و نظارت در حوزه دولت به توسعه و تصمیم این مشی به سراسر جامعه می‌انجامد.